

دیوان صائب تبریزی

مطابق نسخه دو جلدی ۱۰۷۲ ه. ق. به خط صائب

«از مجموعه شخصی»

میرزا صائب تبریزی، علامه شبلی نعمانی

یادی از صائب، دکتر پرویز نائل خانلری

به اهتمام

جهانگیر منصور



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

صائب، محمدعلی، ۱۰۱۶-۱۰۸۶ ه. ق.

[دیوان]

دیوان صائب تبریزی: مطابق نسخه دو جلدی ۱۰۷۲ ه. ق. به خط صائب «از مجموعه شخصی»
میرزا صائب تبریزی / شبلی نعمانی. یادی از صائب / پرویز نائل خانلری / به اهتمام جهانگیر منصور.
تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۴، ج ۲ (۱۴۵۷ ص) (دوره دو جلدی).

چاپ هشتم: ۱۳۹۶.

ISBN: 978-964-351-141-8 (جلد اول)

ISBN: 978-964-351-139-5 (جلد دوم)

ISBN: 978-964-351-140-1 (دوره دو جلدی)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی - قرن ۱۱ ق. ۲. صائب، محمدعلی، ۱۰۱۶-۱۰۸۶ ه. ق. - سرگذشتنامه. الف. شبلی

نعمانی، محمد، ۱۲۷۴-۱۳۳۲ ق. میرزا صائب اصفهانی. ب. خانلری، پرویز ۱۲۹۲-۱۳۶۹.

یادی از صائب. ج. منصور، جهانگیر. د. عنوان: ه. عنوان: میرزا صائب اصفهانی. و. عنوان:

یادی از صائب. ز. عنوان: میرزا صائب تبریزی.

PIR۶۳۷۶ ۱/۴ ۸۱۷۴ ۱۳۷۴ د ۳۵۲ ص ۱۳۷۴

کتابخانه ملی ایران ۷۵-۴۲۹ م

دلیم به پاکی دامان غنچه می لرزد

که بلبلان همه مستند و باغبان تنها

میرزا محمدعلی پسر میرزا عبدالرحیم تبریزی اصفهانی معروف به «صائب» از استادان بزرگ شعر فارسی در عهد صفوی است. خاندان او اصلاً تبریزی و از اعقاب شمس‌الدین محمد شیرین مغربی تبریزی شاعر مشهور سده هشتم و آغاز سده نهم بود. ولی تربیت میرزا محمدعلی در اصفهان بوده و به همین سبب او را در تذکره‌ها گاه تبریزی و گاه اصفهانی گفته‌اند. در حالی که شاعر انتساب خود و خاندانش را به تبریز فراموش نمی‌کرد:

صائب از خاک پاک تبریز است

هست سعدی گر از گل شیراز

صائب در اصفهان پرورش یافت و بنابر شیوه زمان به یقین آنچه را از دانش‌های ادبی و عقلی و نقلی که در بایست فرهیختگان زمان بود نزد استادان آن شهر و نبشتاری (خط) را از عم خود شمس‌الدین تبریزی معروف به «شیرین قلم» آموخت. درباره تاریخ تولد میرزا محمدعلی صائب محققان و تذکره‌نویسان آراء و عقاید متفاوتی ابراز داشته‌اند ولی آنکه از معتبرتر است مقاله پرفسور تحسین یازیجی نویسنده و مورخ مشهور ترک در Islam Ansiklopedisi (دایرةالمعارف اسلامی) است که سال تولد او را ۹۹۹ در تبریز نوشته است.



به گفته علامه شبلی نعمانی: «صائب از خاندان شریف و پدرش از بازرگانان معروف بود، ولادتش در تبریز، لیکن نشو و نما و تعلیم و تربیت او در اصفهان شده است و بنابراین او را تبریزی و اصفهانی هردو می‌گویند.»

درباره علت کوچ از تبریز به اصفهان قابل ذکر است که: سلطنت شاه عباس بین سال‌های ۹۹۶ تا ۱۰۳۸ یا به روایت دیگر تا ۱۰۳۹ طول کشید. او در سال ۱۰۰۰ اصفهان را به جای قزوین پایتخت قرار داد. در سال ۱۰۱۲، یکهزار تا یکهزار و دوست خانوار که بالغ بر پنج هزار نفر می‌شدند از اهالی آذربایجان و تبریز را که به شغل بازرگانی و صنعت، از قبیل بنایی و سنگ‌تراشی اشتغال داشتند به منظور رونق پایتخت جدید به اصفهان کوچانید یا تبعید نمود. باید گفت خانواده صائب در این میان همین عده و همراه بقیه اهالی تبریز کوچ کردند و به احتمال قوی صائب در این سال نوجوانی ۱۳-۱۴ ساله بوده و بدیهی است که به زبان و گویش ترکی تسلط کافی داشته است.

صائب درباره زادگاه خود می‌گوید:

ز خاک پاک تبریز است صائب مولد پاکم
از آن با عشقباز شمس تبریزی سخن دارم

ز حسن طبع تو صائب که در ترقی باد
بلند نام شد از جمله خطه تبریز

در بهار سرخ رویی همچو جنت غوطه داد
فکر رنگین تو صائب خطه تبریز را

صائب در جوانی بخشی از ممالک آسیای صغیر، نجف و بغداد را گشت زده و به زیارت مکه معظمه و مدینه منوره توفیق یافته و پس از بازگشت از آن اماکن مقدس به پای بوسی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) شتافته است. او در مقطع غزلی چنین گفته است:

شکرلله که بعد از سفر حج صائب
عهد خود تازه به سلطان خراسان کردم
از صائب اشعاری در دست است که انگیزه خروج او از ایران و قصد سفر به هند
را بازگو می‌کند و ظاهراً می‌نمایاند که کدورتی هم از محیط اجتماعی و زمانه و
دلگیری‌ها و شکوه‌هایی از ابناء بشر داشته است:

رنجیده‌ایم اگرز وطن حق به دست ماست
چون رنج‌ها ز سیلی اخوان کشیده‌ام

گهر چو کرد وداع صدف عزیز شود
عزیز مصر به یعقوب این سخن می‌گفت

بلند نام نگرده کسی که در وطن است
ز نقش ساده بود تا عقیق در یمن است

دل درون سینه و ما رو به صحرا می‌رویم
کعبه مقصد کجا و ما کجاها می‌رویم
جام جم آینه‌دار کاسه زانوی ماست
ما چو طفلان هر طرف بهر تماشا می‌رویم
بر سر بخت سیه خاک سیه زبینه است
ما به هندستان نه بهر مال دنیا می‌رویم
این زمان صائب حریفان مست خواب غفلتند
قدر ما خواهند دانستن چو زینجا می‌رویم

دل رمیده ما شکوه از وطن دارد
عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد

چند در خاک وطن غنچه بود بال و پرم
در سر افتاده چو خورشید هوای سفرم

صائب در سال ۱۰۳۴ از اصفهان به عزم سفر هند حرکت کرد و به هرات و کابل رفت. در کابل به دیدار میرزا احسن الله متخلص به احسن و مشهور به ظفرخان فرزند خواجه ابوالحسن تربتی یا سبزواری که از طرف سلطان هند حکمران آنجا بود رسید و از این مرد که خود شاعر و ادیب بود اکرام و احترام بسیار یافت.

ظفرخان بعد از مدتی بنا به لوازم خدمت و جلوس شاهجهان بر اریکه سلطنت عازم دکن گردید و صائب را نیز همراه خود بدانجا برد. شاهجهان از معرفی صائب و آشنایی با او خشنود گردید و به صلۀ قطعه‌ای که در تاریخ جلوس وی انشاء کرده بود به لقب مستعد خانی و منصب هزاری و دوازده هزار روپیه، ممتاز و سرافرازش گردانید. به روایت کتاب خیرالبیان: «مولانا صائب قبل از رفتن به هند روزی در مجمعی از دوستان بود. حق‌الله نامی از درویش که در آن میان حضور داشته است مولانا را به لقب مستعد خان مخاطب ساخته و از آن به بعد بدین عنوان مشهور شده است.» در سال ۱۰۳۹ که صائب و ظفرخان جزء ملتزمین رکاب شاهجهان در برهان پور اقامت داشتند به صائب خبر رسید که پدرش از ایران به اکبرآباد هندوستان آمده و منتظر است تا او را با خود به ایران ببرد.

صائب پس از شنیدن این خبر ابیاتی در استجازه از خواجه ابوالحسن و ظفرخان ساخت و رخصت بازگشت خواست:

شش سال پیش رفت که از اصفهان به هند
هفتاد ساله والد پیری است بنده را
دارم امید رخصتی از آستان تو
با جبهه گشاده تر از آفتاب صبح
در سال ۱۰۴۲ ظفرخان به حکومت کشمیر منصوب شد و در موقع حرکت مولانا صائب نیز نظر به سابقه مودت و الفتی که با او داشت همراه او به کشمیر رفت و از آنجا به اتفاق پدر رهسپار ایران گشت و هرچند که این مفارقت بر ظفرخان بسیار گران آمد اما به رعایت پدر پیر وی او را با اعزاز و اکرام کامل و تقدیم مبلغی خطیر و

امتعہ و اقمشۀ فراوان روانۀ ایران کرد.

با وجود آنکه صائب در تمام مدتی که در هندوستان بود در بهترین وضعی از احترام و نعمت به سیر و سیاحت مشغول بوده است از اقامت در هند اظهار نارضایی کرده و به اشتیاق رفتن به اصفهان چنین گفته است:

خوش آن روزی که صائب من مکان در اصفهان سازم
ز وصف زنده رودش خامه را رطب اللسان سازم

بیت زیر از غزلی است که صائب بعد از مراجعت از هند به اصفهان برای جعفرخان وزیر اعظم نوشته و فرستاده و جعفرخان پنج هزار روپیه به عنوان صلہ برای او ارسال کرده است:

دوردستان را به احسان یاد کردن همت است
ورنه هر نخلی به پای خود ثمر می افکند

صائب تا پایان عمر نزد سلاطین صفویه معزز و محترم زیست و از طرف شاه عباس ثانی به لقب ملک الشعرائی مفتخر شد. نوشته‌اند که در روز جلوس شاه سلیمان شعری به مطلع زیر خواند:

احاطه کرد خط آن آفتاب تابان را
گرفت خیل پری در میان سلیمان را

که شاه سلیمان را به جهت حسن صورتی که در جوانی داشته به غیظ آورد و تا آخر عمر صائب با او تکلم نکرد.



در مورد صائب هم مانند گویندگان بزرگ دیگر حکایاتی بر سر زبان‌ها بوده است. از جمله حکایتی که علیقلی خان واله در ریاض الشعرا و خوشگو در سفینه خود نقل کرده‌اند:

«میرزای مزبور در ایام طفولیت روزی به اتفاق والد خود که از اعظم تجار تبارزه اصفهان بوده به دکان یکی از اهل الله که به امر صحافی اشتغال داشته وارد می‌گردد. آن ولی کامل، کاغذ ریزه‌هایی که از دم مقراض چیده در دکان ریخته بوده است در کاسه سریش مخلوط نموده به نزد میرزا صائب می‌گذارد و امر به خوردن می‌نماید و

میرزا نیز به اشارهٔ والد شروع به خوردن نموده دو ثلث آن را می خورد. آن شیخ کامل به والد میرزا می فرماید که اگر همه را خورده بود کلامش به تمام عالم می رسد و الحال دو ثلث جهان را صیت بیانش فرو خواهد گرفت.»

آنگاه واله خود می گوید که «الحق آن دلچسبی که در کلام میرزای مرحوم است به سبب سریش اولیاست و الا ظاهر احوال میرزا مقتضی آن نبود که اینهمه حقایق و معارف از وی صدور یابد.»

خوشگو می گوید که «از زبان مبارک شیخ محمدعلی حزین مسموع است که اوائل کودنیت طبع سخت داشته. وقتی در ده سالگی همراه پدر به خدمت یکی از مجاذیب صاحب کمال که «نبات» نام داشت رفت پدرش از کندی طبع پسر به خدمت آن بزرگ ظاهر ساخت و چاره جو شد. مجذوب کاسهٔ شیرهٔ گیاهی که بدطعم بود و شیرهٔ منجمد داشت به او عنایت کرده گفت بخور. اگرچه قابل خوردن نبود اما وی به تهدید پدر، دو سه انگشت لیسید از آن بار طبعش روانی گرفت تا رفته رفته بدین پایه رسید و میرزا صائب تا دم حیات به مقتضای حق شناسی به طواف مزار آن بزرگ توجه می نمود.»

اشعار صائب را از هشتاد هزار تا صد و بیست هزار و سیصد هزار و جمعی هم از این هم بیشتر نوشته اند:

به گفتهٔ ولیقلی بیگ شاملوی هروی در کتاب قصص الخاقانی تعداد ابیات او دویست هزار بیت و عدد دیوانش هفت عقد بوده است و دو مثنوی به نام قندهارنامه و محمود و ایاز دارد.

میرزا طاهر نصرآبادی در تذکرهٔ نصرآبادی عدد ابیات کلیات او را صد و بیست هزار بیت دانسته است.

استاد جلال همایی دیوان او را دویست هزار بیت کامل دانسته و گفته اند که این کلیات را که ابیات آن از روی شماره تعیین شده بود در سالهای پیش در اصفهان دیده اند و مالک آن شب‌هایی که در خانهٔ شعرای اصفهان انجمن ادبی تشکیل می شد دیوان مزبور را بدانجا می برده و شعرای انجمن از روی غزل‌های آن غزلی

طرح و به اتفاق می ساخته اند و بعدها به مردم محترم و دانشمندی به مبلغ صد تومان فروخته و به وسیلهٔ آن مرد محترم به هندوستان برده شده که اکنون هم موجود است و به وراثت آن شخص که در هندوستان سکونت دائم دارند متعلق است.

خود صائب از بین اشعار خود ابیاتی را جمع و به هریک از آنها نامی نهاده است. اشعاری را که در وصف سراپای معشوق است «مرأت الجمال» و ابیاتی را که مربوط به آینه و شانه است «آرایش نگار» و شعرهای راجع به می و میخانه را «میخانه» و نخبهٔ مطالع غزلیات را «واجب الحفظ» نام نهاده است.

می گویند صائب در قهوه‌خانه‌ها، یا در تکیهٔ خود در اصفهان می نشست و اشعار خود را برای حاضرانی که اگر نه از طبقات پایین اجتماع، لااقل از طبقهٔ متوسط بودند می خواند. نصرآبادی می نویسد که: «عموم خلایق از صحبتش فیض وافر می برند. از دریای خیال به غواصی فکر و تأمل لآلی بی قیاس به در آورده، آویزهٔ گوش مستمعان می سازد.»

طبیعی است که در سرودن اشعار، ذوق و سلیقه و پسند آن خریداران سخن خود را در نظر داشت و از فرهنگ آنها مایه می گرفت و به زبان آنها می سرود.

نصرآبادی در تذکرهٔ خود راجع به او می نویسد: «میرزا صائب از علو فطرت و نهایت شهرت محتاج به تعریف نیست. انوار خورشید فصاحتش چون ظهور خور عالمگیر و مکارم اخلاقیش چون معانی رنگین دلپذیر، خامهٔ یگانهٔ دو زبانش به تحریک سه انگشت به چهار رکن آفاق و شش جهت پنج نوبت کوفته.»

مؤلف تذکرهٔ الشعرا می گوید که: «صیت سخنوری صائب از قاف تا قاف جهان رسیده و خوان نعم کلامش از شرق تا غرب کشیده، معاصرین را با وی همسری محال و دغدغهٔ برابری چه مجال.»

میرزا غلامعلی آزاد در سرو آزاد نوشته: «از آن صبحی که آفتاب سخن در عالم شهود پرتو انداخته، معنی آفرینی به این اقتدار سپهر دوار به هم نرسانده، چنان که خود او گفته:

ز صد هزار سخنور که در جهان آید
یکی چو صائب شوریده حال برخیزد»

سرخوش در کلمات الشعرا آورده: «از زمانی که زبان به سخن آشنا شده چنین معنی یابی خوش خیال و بلند فکر به روی عرصه نیامده. در حین حیات دیوانش مشهور آفاق و اشعارش عالمگیر بود. خوانندگان روم و سلاطین هند در نامه‌های خود از شاه ایران درخواست دیوان او می‌کردند و شاه ایران به رسم تحفه و هدایا می‌فرستاده است...»

مرحوم حیدرعلی کمالی در مقدمهٔ منتخبات خود راجع به صائب چنین می‌نویسد: «گفتار او در بدو امر مجموعه‌ای از افکار شاعرانه به نظر می‌آید، ولی پس از اندک تأملی روشن می‌شود که همهٔ آنها حقایق ثابتی است در عالم عمل، عشق و عرفان، فلسفه و نصایح سودمند، همه و همه میوه‌های شیرینی هستند که درخت گفتارش بدانها بارور است.»

مولانا اسیر با آنکه از تلامذهٔ فصیحی هروی بوده، ولی ارادت کامل به میرزا صائب داشته و در حق وی چنین گفته است:

با وجود آنکه استادم فصیحی بود اسیر
مصرع صائب تواند یک کتاب من شود

گل از گلشن، گهر از بحر خیزد، صائب از ایران
اسیر بی‌دل از فیض دعای دوستان خیزد

صائب بی‌تردید شیعی امامی اثناعشری و مردی دیندار و مواظب فرایض و واجبات و معتقد به اصول و مبادی بوده است و قصایدی در مدح ائمهٔ گرام و ابیاتی که حاکی از دینداری و مواظبت او در اعمال شرعی است در دیوان او بسیار به چشم می‌خورد مثل غزلی که تمامی در وصف ماه مبارک رمضان است و مطلع و مقطع آن این است:

سعی کن در عزت سی‌پارهٔ ماه صیام
کز فلک از بهر تعظیمش فرود آمد کلام

پاک سازد روزه صائب سینه‌ها را از هوس
ز آتش امساک می‌سوزد تمناهای خام

و دیگر:

من و دو چشم تر و خاک کربلا صائب
به عافیت طلبان سیر اصفهان تنها

محدث علامه مرحوم سید نعمت‌الله جزائری در کتاب زهرالربیع یا انوارالنعمانیه نوشته است در سالی که میرزا صائب به عتبات عالیات مشرف بود حاکم بغداد مردم را از لعن یزید ممنوع کرده بود و با اینکه میرزا در همهٔ عمر خود یک بیت در هجو کسی نساخته بود این بیت را سروده و منتشر کرد:

حاکم بغداد حکمی کرد و می‌باید شنید
تا که او باشد نباید کرد لعنت بر یزید

صائب در غزلی در توبهٔ از شراب می‌گوید:

قسم به ساقی کوثر که از شراب گذشتم
ز بادهٔ شفقی همچو آفتاب گذشتم
شراب، خون روان و کباب، خون فسرده است
هم از کباب بریدم، هم از شراب گذشتم
عجب که پیر خرابات نگذرد ز گناهم
که من ز بادهٔ گلرنگ در شباب گذشتم
امیده‌ست که در حشر زردروی نگردم
که من به موسم گل صائب از شراب گذشتم

اشعاری که از صائب باقی مانده و در دیوان او و در نوشته‌های محققین هم یافت می‌شود دلالت بر پیری و سن زیاد صائب دارد:

دو اربعین به سر آمد ز زندگانی من
هنوز در خم گردون شراب نیم‌رسم

یک غزل شانزده بیتی بسیار شیوا و روان که در وصف دوران کهنوت و ایام پیری خود سروده است تردیدی باقی نمی‌گذارد که شاعر آن را بین سالهای هشتاد تا نودسالگی خود گفته است:

برمن از پیری سرای عاریت زندان شده است
زندگی دشوار و ترک زندگی آسان شده است
خواب من بیداری و بیداریم گشته است خواب
منقلب اوضاع من از گردش دوران شده است

دل ضعیف و مغز پوچ و خُلُق تنگ و فهم کند
چشم تار و گوش سنگین، دست لرزان، پای سست
می رود آب از دهان و چشم من بی اختیار
رعشه برده است از کفم بیرون عنان اختیار
عمر گردیده است از قدّ دو تا پا در رکاب
هر رگی در پیکر زار من از موی سفید
قامتم گشته است از بار گنه خم چون کمان
کرده دلسرد از حیاتم برگریزان حواس
در کهنسالی مرا کرده است صید خویش حرص
گوی سر در فکر رفتن نیست از میدان خاک
رفته جز یاد جوانی هر چه هست از خاطر
ریشه طول امل هر روز می گردد زیاد
چون کنم کفران نعمت، کز گرانی های گوش
صبح محشر نیست گر موی سفید من، چرا

اشتها کم، حرص افزون، معده نافرمان شده است
جای دندان جانشین گوهر دندان شده است
کشتی بی لنگرم بازیچه طوفان شده است
زین تزلزل، خانه معمور تن ویران شده است
زندگی زین اسب چوگانی سبک جولان شده است
چون چراغ صبحدم بر زندگی لرزان شده است
آه چون تیر خدنگ از سینه ام پَران شده است
زین خزان بی مروّت گلشنم ویران شده است
جسم من در زندگانی طعمه موران شده است
قامت خم گشته ام هر چند چون چوگان شده است
طاق نسیان قامتم هر چند از دوران شده است
از خزان هر چند نخل قامتم لرزان شده است
عالم پر شور بر من شهر خاموشان شده است
صائب اوراق حواسم نامه پَران شده است؟

وفات صائب را بیشتر تذکره نویسان ۱۰۸۱ نوشته و ماده تاریخ آن را از قول سرخوش «صائب وفات یافت» و از قول ملا محمد سعید اشرف مازندرانی «بود با هم مردن آقا رشید و صایبا» نقل کرده اند. اما نصرآبادی در تذکره خود که آن را در ۱۰۸۳ نوشته، از ادامه حیات او سخن می گوید. نوشته نحیفی و ملیحا، مؤید این است که سنگ قبر مورخ جمادی الاولی ۱۰۸۷ به خط میر محمد صالح از همان دوره بر سر مزار نصب بوده و تاریخ قطعی وفات شاعر همان است و تصور اینکه تاریخ مزبور، تاریخ نصب سنگ باشد با رسم و راه معهود روزگار سازگار نیست. محمد سلیمان نحیفی شاعر معروف ترک و مترجم مثنوی مولانا در مقدمه دیوان صائب که به شماره ۱۳۱۷ در دانشگاه استانبول موجود است می نویسد که در ۱۱۱۰ همراه محمد پاشا سفیر عثمانی به اصفهان آمده و بارها مزار صائب را در

قلعه ای در محله سعادت آباد^۱ زیارت کرده و سال ۱۰۸۷ را به عنوان سال وفات شاعر با شش بیت معروف بر سنگ مزار خوانده است.

واعظ قزوینی شاعر هم عصر صائب یک رباعی در مرثیه او سروده که سال ۱۰۸۷ از آن استخراج می شود:

شد صائب از این جهان ویران صد حیف

ز آن درّ ثمین بحر عرفان صد حیف

گفتند به ناله بلبلان تاریخش

«ای حیف ز آن هزارستان صد حیف» (۱۰۸۷)

محمد بدیع ملیحای سمرقندی، تاریخ نگار و شاعر و جهانگرد اهل ماوراءالنهر در کتاب مذکر الاصحاب می نویسد:

«امامیرزا در اصل تبریزی بوده و محمدعلی نام داشته... تا که نعشش را بعد از لبیک اجابت ندای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه... نظر به وصیتی که کرده بود در تکیه درویش صالح که معتقدش بوده نزدیک پل مارون و مقابل چهارسوق درون که در حریم زنده رود است دفن کرده اند. از رفتن راقم بر سر قبرش به سه سال پیشتر فوت نموده بوده است. مدت عمر شریفش قریب به نود رسیده بود. در هزار و هشتاد و هفت (۱۰۸۷) فوت نمود...».

محل قبر بی شبهه همین مکان فعلی است که در حیات او به تکیه میرزا صائب معروف بوده. خوشگو نوشته است: «در باغچه ای پر از گل و ریاحین واقعه در اصفهان که موسوم است به تکیه میرزا صائب مدفون است...»

استاد جلال الدین همایی می گوید: «در سال ۱۳۴۰ قمری که برای تکمیل تذکره القبور آخوند ملا عبدالکریم گزی در اصفهان به جستجوی قبور متبرکه پرداختم تا روزی به محلی که موسوم به قبر آقا و مورد توجه اهل محل بود در کنار جنوبی نهر موسوم به جوی شاه در گوشه باغ (این باغ واقع در محله لبنان فعلی

۱. این محله در منابع دیگر عباس آباد نوشته شده. شاید گاهی بین مردم سعادت آباد هم نامیده می شده است.